

بررسی اجمالی کتاب ذکر اخبار اصبهان

تألیف حافظ ابو نعیم

در زمینه فرهنگ و تاریخ و تمدن ایران

عبدالامیر سلیم

فرهنگ غنی و همه جانبه ایران در سراسر تاریخ خود ایجاب میکند که پژوهشگران مطالعه همه سویه‌های در تاریخ فرهنگ و تمدن ایران کنند و به ترجمه آثار محققان غیر ایرانی - که سعیشان مشکور باد - اکتفا نمایند. منابع اسلامی یکی از غنی‌ترین گنجینه‌های تاریخ فرهنگ ایران را دربردارد، چون بسیاری از این منابع مستقیماً توسط ایرانیان نوشته شده است و در آثار اسلامی غیر ایرانی کمتر کتابی را میتوان یافت که نکاتی جالب، در این زمینه، در آن یافت نشود.

پژوهشگر نباید تنها از روی نام و عنوان کتاب و یا اثر قضاوت کند چون عنوان کتاب غالباً وافی به مقصود نیست. محقق که کتاب حدیثی را به یک سو می‌نهد و آنرا قابل بررسی تشخیص نمی‌دهد اگر حوصله بخرج دهد و کتابی در حدیث یا تفسیر از نوشته‌های قرون اولیه اسلامی را بدقت مورد بررسی قرار دهد به نکات جالبی در زمینه‌های ادب و زبان و تاریخ و فرهنگ و اساطیر ایران دست خواهد یافت. مثلاً اگر

کار راویان حدیث و سیره در سه چهار قرن نخستین اسلام اعم از راویان چهار کتاب شیعه یا شش کتاب معروف اهل سنت و جماعت مطالعه شود بخوبی میتوان به عظمت و دقت کار ایرانیان در تدوین فرهنگ اسلامی پی برد. حتی مطالعه اخبار مجعول میتواند به محقق کمک کند تا دریابد که جاعلان اخبار دارای چه طرز فکری بودند و در جعل حدیث چه هدفی را دنبال میکردند. آیا نظر تخریبی داشتند و یا از شدت علاقه به معتقدات قبلی آنرا به رنگ و روی اسلامی در میآوردند تا یکباره با گذشته وداع نگویند و یا علل دیگری در میان بوده است؟ من خود که دو سه سالی است اوقات فراغت را به بررسی تأثیر و تأثر فرهنگ اسلام و ایران - در بوجود آوردن فرهنگ اسلامی - میگذرانم به نکات جالبی برخورد کرده‌ام و امیدوارم در موقعیت مناسبی فهرست آن را در اختیار علاقمندان قرار دهم. البته در این پژوهش توجه خاصی به آثار شیعه دارم. و اگر توفیقی دست دهد به آثار دیگر مذاهب اسلامی نیز توجه خواهد شد.

در این مقاله کتاب ذکر اخبار اصفهان تألیف حافظ ابونعیم اصفهانی را که از موارد مطالعه سابق الذکر نیست برگزیده‌ام و اجمالی از نتایج این مطالعه برای استفاده دانشجویان علاقمند به تاریخ و فرهنگ ایران - نه مطالعه استادان و محققان - عرضه میشود.

همانطوریکه از اسم کتاب برمیآید موضوع آن تاریخ اصفهان است و مقدمه‌ای در فضائل ایرانیان و موالی دارد و از آن پس به تاریخ آغاز بنای اصفهان و شهرها و روستاهای تابع آن میپردازد و پس از ذکر چگونگی راه یافتن سپاه اسلام به این شهر مختصات این ناحیه را از جنبه‌های مختلف شرح میدهد. آنگاه بذکر دانشمندان و راویان و محدثان اصفهان یا

کسانی که از نواحی دیگر به این شهر آمده یا از این شهر بدیگر نواحی رفته‌اند - خواه برای کسب حدیث یا نشر آن و یا بعنوان قاضی و والی و امثال آن - میبردند و علاوه بر يك هزار و نهصد و سه تن که در این کتاب عنوان شده و متجاوز از نود درصد آنها ایرانی هستند در سلسله اسناد حدیث از عده دیگری از ایرانیان نام میبرد. در این گفتار ما از پرداختن بنقل این مطالب خودداری می‌کنیم چون بخش اول با کتابهای تاریخ اصفهان و بخش دوم با کتب رجال و اعلام مناسبت بیشتری دارد. تنها مطالبی جالب از این کتاب در زمینه‌های تاریخ فرهنگ و تمدن و ادب و زبان ایران بعنوان نمونه آورده می‌شود:

۱- واژه‌ها و عبارات فارسی

در این کتاب - صرف نظر از نامهای خاص - بچند واژه و عبارت فارسی بر می‌خوریم که از لحاظ زبانشناسی خالی از اهمیت نیست گرچه دست تصحیف و تحریف بر آنها راه یافته است:

«یکی از عوالی پیامبر ص بنام وردان از روی درخت خرما بزیر می‌افتد و درمی‌گذرد، ما ترك او را بحضور می‌آورند، پیامبر میفرماید: ببینید آیا خویشاوندی دارد؟ گویند او را خویشاوندی نیست. میفرماید: ببینید همشاریح (همشهری) دارد ما ترك او را به وی دهید» ج ۲ ص ۳۳۰.

ابوهریره پس از نقل حدیث نبوی «لوان الایمان معلق بالثریا لتناولہ رجال من فارس» میگوید: یا بنی‌فروخ سخت بگیر سپس آن را چنین به عربی بر میگرداند «شدْ آمسِك» ج ۱ ص ۵ و ۶.

۱- مثل عبارت منقول از سلمان در توضیح جزیه که میگوید «درم و خاکت یسیر» که خالی از تصحیف نیست. (ج ۱ ص ۵۵)

در مجلس عبدالله بن خالد کوفی که بر خلاف میل بدوران مأمون عباسی بقضاوت اصفهان منصوب شده بود چون حکمی صادر کرد شخص محکوم علیه گفت: ایها القاضی اخذا بترس (ای اتق الله) قاضی دست بر سر کوفت و گفت: «قاضی خاکش بسر خاکش بسر» و قلمدان و دفتر بیست و از آنجا گریخت و به مرز پیوست ج ۲ ص ۵۰.

عبدالعزیز ابنی رواد را جمله‌ای است که بصورت تصحیف شده مانده و شایسته تحقیق است: «یان اگر مرا بهشت آرد هند منی جاهم» ج ۲ ص ۱۰۸ که در نسخه بدل دیگر بصورت «نان اگر مه ابهشت اردهند منی جاهم» آمده ج ۲ ص ۳۹ از تعلیقات.

عبدالعزیز بن عبدالله ملقب به ماجشون چون مردم را در مدینه میدید با عبارت «چونی چونی» جویای حالشان میشد ج ۲ ص ۱۲۴. و از عبدالعزیز در آوردی از مردم اصفهان که در مدینه میزیست حکایت کنند که چون کسی میخواست بر او وارد شود می‌گفت «اندرون» و مردم مدینه او را «دراوردی» (؟) لقب دادند ج ۲ ص ۱۲۵.

وجود زنی اصفهانی در مدینه و یامکه پیش از آنکه سلمان افتخار شرفیابی بحضور حضرت رسول اکرم را پیدا کند آنهم بانوئیکه باتمامی افراد خاندان و موالی خود مسلمان شده بود (ج ۱ ص ۷ - ۷۶) و قرائن دیگری که از سکونت عده‌ای از ایرانیان در جده و طائف و دیگر شهرهای حجاز حکایت می‌کند و ایرانیانی که از یمن به حجاز می‌آمدند همچنین نمونه‌ها بالا انگیزه طرح این سؤال می‌شود: آیا مردم مدینه در زمان پیامبر پیاره‌ای ازواژه‌ها و عبارات ایرانی آشنائی نداشتند بطوریکه فرهنگ ایرانی بنظرشان غریب و عجیب نماید؟

۲- نامهای ایران

در این کتاب نامهای اصیل ایرانی رایج در دوران تسلط تازیان را را می بینیم. البته چند نام ازدوران پیش از اسلام باقی مانده و بقیه با داشتن سابقه تاریخی در دوران اسلامی نیز معمول بوده است. اگر تحقیقی وافی در فقه اللغة این اعلام بعمل آید موضوعی جالب است. برای نمونه چند نام و لقب و نسبت آورده می شود.

آذر شاپور - آذرمان - آذینویه - آزادانی - ابان - ابان جشنس - ازدیبار^۱ (= دارنده آگاهی = آگاه و دانشمند) - استندار^۲ (مقام و منصبی در سپاه) - اشتازویه و اشته (نام یکی از ایزدان مزدیسنی که روز ۲۶ هر ماه شمسی بنام اوست) - اشکیب - اصبهند - اورمه [بن سیاوش بن فرخ] .
 بانوس - بازام - بازان - بازیار - بالویه - بامدویه - بانگ^۳ - بختیار (بضم اول = رستگار) - بدخشان - بیرید - بزرج (بفتح اول و ضم سوم که تعریب و زرگ پهلوی است) - بستانبان - بسطام (= وستهم) - بندار - بهبود - بیان .

تاجیکه - جشنس (= گشنسب) - چهاربخت (رستگار شده بوسیله چهار که نامی زروانی بنظر میرسد) - خرزاد - خرشید - خشان - خشجه - خشنام .
 درستویه - راهویه - رستم - رسته - روزویه - ریذوس - زادان - زبرقان - زیر - ززاه - زنگله .

۱- فارسی باستان : azdā ؛ اوستائی : āzanti ؛ فارسی میانه ترفان ؛ azdigar ، azdih ؛ پهلوی : azd .

۲- محمد بن یحیی بن منده بن الولید بن سنده بن بطه بن استندار و استندار اسمة للجیش و استندار اسمہ الفروزان بن چهاربخت اسلم وقت الفتح . کتاب ذکر اخبار اصبهان ج ۲ ص ۲۲۲ .

۳- پهلوی : Pānag پائیده شده ، محفوظ .

سبخت (رستگار شده بوسیله سه ... شاید پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک و یا بوسیله سه عنصری مهری) سخت - سختیانی - سر و ش آذر - سنگ دانه - سیاه - سیرین (= شیرین) - سین
 شاپور - شادان - شاذه - شاذگونی^۱ - شاذویه - شاهین - شبویه - شروان شاه - شساه - شهدل - شهرگان - شهریار - شهردان - شیران - شیرزاد - شیرویه - طهمان^۲ - طیفور^۳.
 فاذشاه - فردوس - فرز - فرخان - فرهادانی - فروخ - فسانشاه - فسویه (= چوپان) - فورك (= پور + گاف نسبت) - فیروز - فیروزان - قابوس - کردیز - کنیز - کوشان - کونه - کوزجه مشکین (= کودکک مشکین) - کوشید
 مابه - ماجشون - ماشاذه - مافروخ - مانگ (= ماه) - ماونداد - ماهان - ماه بندان - ماه بندان فروخ - ماهویه - متویه - مردانه - مردک - مرده - مردویه - مرزبان - مروزان - مزدین - مشکان - مشکدانه - ممان - ممجه - ممگ - مموله^۴ - ممشاذ - مطیار^۵ - مندل - مندقه - منجویه - مهر بزد -

۱- شادگونه = لحاف و بالش پنبه دوزی شده - واژه ایرانی رایج در بین .
 نك : كتاب ذكر اخبار اصبهان ج ۱ ص ۳۳۳ .

۲- معرب واژه پهلوی dahmān = آگاه و دانای مرد .

۳- شاید با *day Puhr = پور خدا یا با *Tay puhr = آخرین پسر مناسبت داشته باشد .

۴- این واژه ظاهراً مخفف از «محمد» است و با آنکه ریشه ایرانی ندارد ولی چون ایرانیان این تغییرات را داده اند در این جا آورده شد رجوع شود به کتاب ذکر اخبار اصبهان ج ۱ ص ۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۷ ؛ ج ۲ ص ۱۸۹ و ۱۹۶ و ۲۴۸ .

۵- مطیار با آنکه عربی بنظر میرسد نام فاتح قسطنطنیه در زمان خسرو پرویز است و خانه او در شهر جی نخستین خانه ای بود که بدستور خسرو پرویز و بنا به رسم تقدیر و پادشاه در شهر جی ساخته شد و می توان مطیار را ترجمه شاهین و لقب فاتح مزبور دانست ولی احتمال تعریب از واژه پهلوی madyār نیز محتمل بنظر میرسد .

(ظاهراً تصحیف مهر یزد یا مهر بوزد!) مهر جان و مهر گان - مهر یار -
 مهر هر مزد معروف به مامرة - مهیار
 نازکان - نرسی - تزار - نمران - نمرن - ونه^۱ - یزداد - هر مزداد .

۴- حدیث

در این کتاب چند هزار حدیث نبوی و در همین حدود مطالبی منقول از صحابه و تابعان وجود دارد که بررسی سند و مدلول آنها از حوصله این مقاله بیرون است . در این میان احادیثی مربوط به ایران و ایرانیان دیده می شود . مثلاً حدیث «لو كان العلم بالثريا لنالها رجال من الفرس» با عباراتی مختلف و متفاوت و با متجاوز از چهل طریق - که بیشتر آنها منقول از ابوهریره است - نقل شده که در برخی از آنها بجای علم ، ایمان و نیکی ایرانیان عنوان شده است (ج ۱ ص ۹-۱۰) .

و در مورد موالی - باز بنقل از ابوهریره - آمده است که در محضر پیامبر اسلام موالی و یاعجم را یاد کردند پیامبر ص فرمود: سوگند بخدا اعتماد من بر ایشان بیش از اعتمادی است که بشما - یا برخی از شما - دارم (ج ۱ ص ۱۲) .

برای نمونه چند روایت که انتسابش به پیامبر ص مشکوک مینماید و بعلمتی بوی جعل از آنها بمشام میرسد همچنین روایاتی که از تأثیر و تأثر فرهنگ ایرانی و اسلامی حکایت دارد، آورده می شود:

الف - عن ابی هریره قال قال النبی صلعم لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر (ج ۱ ص ۳۳۷) . صحت انتساب این حدیث با وجود آیه شریفه و مایه لکننا الا الدهر که از زبان مشرکان گفته شده است از سوئی و رواج

۱- الحسن بن شاذان بن ونه ج ۱ ص ۲۶۵ .

عقیدهٔ زروانی در ایرانیان از سوی دیگر محقق بنظر نمیرسد .

ب - حدیث ، عرضت علی ذنوب امتی فلم اذنباً اعظم من ایه او
سورة اوتیها رجل ثم نسیها (ج ۲ ص ۱۲) آدمی را بیاد بزرگترین گناه
کبیره مؤبدان وهیر بدان در فراموش کردن اوستا پس از حفظ آن- می اندازد.
ج - حدیث منقول از حضرت رسول ص (راوی ابوهریره) که
خداوند وحی را عبری بر تمامی پیامبران فرستاد و این پیامبران بودند
که بزبان مردم خود وحی الهی را تفسیر می کردند (ج ۲ ص ۵۲) که
مخالف قرآن و موافق نظر ضد شعوبیان است .

د - حدیث : ستة يدخلهم الله النار بته : الامراء بجورهم والعرب
بنسبهم والعجم بفخرهم ... (ج ۲ ص ۴) آثار ضد شعوبی را بخوبی از خود
نشان می دهد در آنگاه که ایرانیان مجدداً به جنبش برخاسته و به گذشته
غرور آمیز خود افتخار می کردند .

ر - حدیث منسوب به پیامبر ص که روز قیامت خداوند سه شهر
عسقلان و اسکندریه و قزوین را بصورت سه شهر از زبرجد سبز درمی آورد
که بوسیلهٔ مردم یکی از این سه شهر (ج ۲ ص ۱۷۲) و شاید برای دفع
افات متغلبان ساخته و پرداخته شده است .

ه - دو گفتهٔ زیر پرده از روی تفرقه اندازیهای هیأت حاکمه
بر میدارد و مقدار همراهی یا مخالفت مردم قسمتهای مختلف را با ایشان
بازگو میسازد :

۱- مردم از انباط برای کاری نزد عبدالله بن مسعود رفت . ابن مسعود
بدونگریست و گفت : سمعت رسول الله ص يقول: تاركوا الترك ما تركوكم
ولا تساکنوا الانباط فی ديارهم ... ولا تناكحوا الخوزفان لهم اصولا تندعو

الی غیر الوفاء و لو کان الدین معلقاً بالثریا لنالہ اقوام من ابناء فارس (ج ۲ ص ۳۶۲).
 ۲- قال رسول الله ص لا تسبوا قریشاً ولا تبغضوا العرب ولا تضربوا
 الموالی فتذلوها ولا تساکنوا الانباط ولا تناکحوا الخوزفان لهم اصولا تدعوا
 الی غیر الوفاء و لو کان الدین معلقاً بالثریا لنالہ رجال من ابناء فارس
 (ج ۲ ص ۳۶۱).

و- حدیث: ان لله سبحانه دیکاً ایض جناحاه موشیان
 بالزبرجد والیاقوت واللؤلؤ جناح بالمشرق وجناح بالمغرب رأسه منئی تحت
 العرش قوائمه فی الهواء یؤذن فی کل سحر فیسمع تلك الصیحة اهل
 السموات والارض الا الثقلین الجن والانس فعند ذلك تجیبه دیوک اهل
 الارض ... (ج ۲ ص ۳۱۵) که ازیک سو با ایزد سرورش و ازسوی دیگر
 بامهر همانندیهای دارد و نیاز به تفصیلی دارد، که مقتضای مقال نیست.

۴- ایران پیش از اسلام

در این کتاب راجع به وضع ایران اشاراتی رفته است که از مجموع
 آنها میتوان استفاده برد و نتیجه گرفت ولی چون بیشتر آنها مربوط به
 تاریخ اصفهان و حوالی آن است و در کتابهای تاریخ اصفهان آمده است
 از نقل آنها خودداری میشود. و تنها بذکر چند نکته اکتفا می‌کنیم:
 الف- در حوالی کاشان در ناحیه اردهار در ده فرسنگی ابرون
 قریه‌ای است بنام قالهر در آنجا کوهی است که آب چون عرق بدن
 بر آن آشکار میشود و بر زمین نمیچکد مردم آن نواحی همه ساله درماه
 تیر، تیرروز، کاسه بدست در آنجا گرد هم می‌ایند و بفارسی می‌گویند ای
 بیدخت (دختر خدا = ناهید) ما را از آب خود سقایت کن چه آنرا

برای معالجهٔ فلان و بهمان درد می‌خواهیم آنوقت رشحات آب در گوشه‌ای جمع می‌شود و بصورت قطرات در کاسه‌های مردم می‌چکد و مردم آن آب را برای يك سال نگه می‌دارند و بدان استشفاء می‌کنند. و این خود میرساند که معبد ناهید در آن حدود بوده است (ج ۱ ص ۳۱).

ب - بنقل ابومعشر بلخی پیشینیان جایی محکم در داخل شهر اصفهان ساخته و علوم خود را در آنجا نهاده بودند که تا زمان ابومعشر هنوز پا برجا بود و سارویه نامیده می‌شد. قسمتی از این بنا سالها پیش از آن خراب شد و کتابهایی فراوان از نوشته‌های پیشینیان مشتمل بر انواع علوم بخط فارسی قدیم که بر روی توز (پوست درخت خدنک) نوشته شده بود پیدا شد (ج ۱ ص ۸-۳۷). این خزانهٔ دانش بسان دیگر معاهد علمی ایران در تاخت و تاز دشمنان ایران نابود شد.

ج - علاقهٔ ایرانیان به شاهنشاهی آن چنان بود که نمیتوانستند جز آن طرز حکومت دیگری را تصور کنند حتی پس از تسلط تازیان باز به این عنوان احترام می‌گذاشتند. داود بن سلیمان گوید باید مردم در کناسهٔ کوفه بودم شیخی را بر استری، دلدل نام، دیدم که مردم او را در بر گرفته بودند پرسیدم: پدر این کیست. گفت هذا شاهانشاه العرب هذا علی بن ایطالب رضی الله عنه (ج ۱ ص ۱۷۷ و ۳۱۱ و ۳۳۲، ج ۲ ص ۵۴ و ۱۲۵ و ۱۸۳).

د - تاریخ سلیمان فارسی و سرگذشت او در اسلام و پیش از آن بنحوی مبسوط در این کتاب آمده است و میرساند که سلمان پیش از اسلام هیربد بود و بخدمت آنشکده مشغول (ج ۱ ص ۴۹).

ه - زبان رایج ایرانیان بدوران آغاز اسلام «فارسی» نامیده شده

نه «پهلوی»^۱. علاوه بر اشاره ای که ابو معشر بلخی کرده است از سلمان فارسی نقل شده است که: در رامهرمز بدنیا آمدم و نیز در همانجا بزرگ شدم، پدرم اهل اصفهان بود و مادرم ثروت و مکنتی داشت پس مادرم مرا به به مکتب‌خانه (ظاهرأ در رامهرمز) سپرد و با جوانان قریه به آنجا میرفتیم تا اینکه دوران تحصیلی در مکتب‌خانه فارسی بیابان نزدیک میشد ... (ج ۱ ص ۵۱ - ۵۰).

و چون سلمان در مدینه با بردگی و آبکشی دوران انتظار دیدار پیامبر اسلام را میگذراند با پیرزنی فارسی روبرو می‌شود و با او سخن می‌گوید و آن زن سخنان او را درمییابد (فکلمتها ففهمت کلامی ج ۱ ص ۷۶) و او را راهنمایی می‌کند.

و - سلمان نخستین ایرانی نبود که مسلمان شد بلکه پیش از او زنی از مردم اصفهان با مالی و افراد خاندان خود در مکه بودند و اسلام را پذیرفته بودند و سلمان را راهنمایی کردند تا به محضر پیامبر برسد. (ج ۱ ص ۷۷).

ز - در ایران پیش از اسلام گوشواره بگوش کردن برای پسران معمول بود. مادر مشکان پسرش را که گوشواره بگوش داشت - به هنگامی که تازیان به شکار مردم و اسیر کردن بزرگان پرداخته بودند - بخانه جولاهی برد و مشکان را بدو سپرد شاید شناخته نشود. اتفاقاً او را از آن خانه باسیری بردند (ج ۱ ص ۲۹۳).

۱- برخلاف نظر ناصر خسرو:

قصه سلمان شنیدند و قول مصطفی کو ز اهل البیت چون شد بازبان پهلوی
زبان مردم ایران از دورانهای کهن فارسی یا پارسی نامیده می‌شد و بعدها با
قید فارسی کهن و میانه و نو از هم متمایز گردید و احتمالاً زبان پهلوی خاص مردان
مذهب بوده است.

ح- بنقل سلمان مردم جی اسبان ابلق را عبادت می کردند! (ج ۱ ص ۵۰).

ط- سخن زیر می‌رساند که ایرانیان در مراسم احترام در برابر طرف سجده می‌کردند و بخاک می‌افتادند:

سلمان - در یکی از کوچه‌های مدینه - پیامبر را دید خواست برای او سجده کند . رسول خدا فرمود : آیا برای من سجده می‌کنی؟ آیا اگر من بمیرم دیگری را سجده خواهی کرد؟ سلمان گفت : سجده من برای نوری است که خداوند در میان دو چشم (پیشانی) تو آفریده است (ج ۲ ص ۱۰۳).

۵- ایران بعد از اسلام

در این کتاب داده‌های ارزنده‌ای راجع به اوضاع سیاسی اصفهان آمده خاصه در باره کسانی که در اصفهان مقامی - اعم از ولایت و قضاوت و تصدی دیوان خراج و مظالم و امور حسبه - داشتند که بهتر است این مطالب را در دیگر کتابهای تاریخ اصفهان جستجو کرد خواه کتابهایی که پیش از ذکر اخبار اصفهان تألیف یافته یا بعد از آن. ذکر این نکته خالی از فایده نیست که غالب مطالب این کتاب از دو منبع زیر گرفته شده است:

اول - کتاب الطبقات الاصفهانیه یا تاریخ اصفهان تألیف ابومحمد عبدالله بن حیان اصفهانی متوفی به سال ۳۶۷ .

دوم - کتاب تاریخ اصفهان یا کتاب اصفهان تألیف محمد بن اسحاق

۱- درج ۲ ص ۲۵۵ از کتاب المعجم ابومحمد بن حیان یاد می‌کند و در ذیل ترجمه عبدالرزاق بن ابی محمد از ابومحمد بن حیان مطلبی نقل می‌کند و در پایان می‌افزاید ، ذکره لنا فی تاریخه (ج ۲ ص ۱۳۶) و شاید این همان کتابی است که در ج ۲ ص ۱۴۷ به نام کتاب اصفهان نامیده شده .

بن محمد بن یحیی بن منده متوفی به سال ۳۹۰. این شخص چون در اواخر عمر گرفتار خبط دماغ شده است از اینرو غالباً بطور کنایه و با نام مستعار «ذکره المتاخر» از او یاد می‌کند.

البته منابع این کتاب بیش از اینها است و بطور قطع از کتاب تاریخ حمزه اصفهانی (ج ۱ ص ۳۰۰) و احتمالاً از آثار احمد بن موسی بن مردویه (ج ۲ ص ۱۶۸) و ابن رسته درباره اصفهان نیز استفاده کرده است.

جای تأسف است که توجه حافظ ابو نعیم به علمای حدیث و علوم ادب همانند توجه او به دانشمندان طبیعی و ریاضی نیست. اصفهانی که بر وزگار پیش از اسلام مهندسانی عالی‌مقام داشت (ج ۱ ص ۱۵) در روزگار پس از آن بدرجه‌ای رسید که دیگر ریاضی‌دانان و دانشمندان بمعنای اخص کلمه مورد توجه نبودند و تنها از لابلای این کتاب میتوان اشاراتی به «الحاسب المهندس» در ذیل ترجمه محمد بن عبدالله بن سین (ج ۱ ص ۳۹۱) یافت و اگر فقیهی به هنگام فتوی چون احمد بن محمد بن عبدالله بن مصعب از علم استفاده می‌کرد درباره اش گفته: احد العلماء و الفقهاء مفت یرجع الی العلم والشروط والمساحة والنحو وفنون العلم (ج ۱ ص ۱۲۵). بیش از این هم نمیتوان توقع داشت. باری در این کتاب میتوان نکات زیر را، مر بوط به ایران بعد اسلام، یادداشت کرد:

الف- یکی از کارهای دولتی در آغاز اسلام اشراف و نظارت بر خاموش کردن آتشکده‌ها بود و ایرانیان از روی علاقه‌ای که به آئین کهن داشتند

۱- در ج اول ص ۲۵۵ با این عبارت روبرو می‌شویم: لم یخرج ابو محمد بن حیان عنه شیئاً ولا ابن منده. که با توجه به تقدیم و تأخیر همچنین تاریخ سال وفات این دو میتوان به یقین «التاخر» را همان ابن منده دانست.

تا آنجا که ممکن بود از بذل مال دریغ نمی‌کردند تا شاید بتوانند از این راه برخی از شعایر ملی و مذهبی خویش را همچنان پا بر جا نگهدارند. در نتیجه از این راه سودهای کلان به مشرفان و بازرسان میرسید. عبیدالله بن ابی بکره ثقفی از سوی معاویه برای خاموش کردن آشکده‌ها به اصفهان آمد و از آنجا به سیستان رفت و چهل ملیون (معلوم نیست درهم یا دینار) بچنگ آورد. (ج ۲ ص ۹۹).

ب - اوضاع اجتماعی و سیاسی ایرانیان در این دوره آن چنان بود که دستگاه حاکمه هرگاه با تمایلی مخالف روبرو میشد بشدت آنرا سرکوب می‌کرد و نام زندقه بر آن می‌نهاد. مثلاً قاضی نیکوسیرتی بنام احمد بن وزیر بن بسام را از قضاوت اصفهان برکنار کردند چون دبیر او متهم به زندقه شده بود (ج ۱ ص ۷۳)؛ و یا گروهی از مردم کرمان را که شهادت بر رؤیت هلال - یکشب زودتر از دیگران - داده بودند با اتهام زندقه گردن زدند (ج ۱ ص ۱۶۹)؛ اگر کسی پیدا میشد که تا اندازه‌ای از ظلم و اجحاف خودداری می‌کرد و گرفتار اتهام به زندقه نمی‌گردید نامش در تاریخ بعنوان مردی نیک ثبت و ضبط میشد. مثلاً بدر غلام معتضد عباسی و والی اصفهان را مردی عادل و نیک‌سیرت معرفی کرده‌اند چون دستور داده بود سپاهیان، جز در برابر پرداخت کرایه وافی، در خانه‌های مردم جای نگیرند و معلوم است که چه ظلم‌ها و اجحاف‌ها که رخ نمیداد.

ج - حیف و میلی که در اموال بیت‌المال روا میشد و ظلم و ستمی را که ایرانیان با آن روبرو میشدند از این نمونه‌ها بخوبی مشهود است. ابو جعفر دوانیقی ولایت اصفهان را بمدت هفت سال به احمد بن احجم باقطاع داد تا آنرا طعمه خویش سازد (اقطعها اياه طعمه له ج ۱ ص ۷۷)؛ یا عزل

يك قضاى از قضاوت اصفهان برای محتشم دیگری صد ملیون درهم خرج بر میدارد ومدت شش ماه سیورسات یکصد شاهد را بتمام معنی فراهم میسازد تاموفق به عزل قاضی شود. مسلماً حسن نیتی نمیتوان در این کار سراغ گرفت (ج ۲ ص ۱۰۱)؛ یا عربی بنام عتّاب بن ورقاء تمیمی والی بر اصفهان است و شاعری بنام عربان بن هشتم نخعی او را با این سه بیت مدح می گوید:

انّا ائیناک لا من حاجة عرضت و لا قروض نجازیهـا ولا نعم
 الاّ بخیر عمّال العراق و ان قیل ابن ورقاء غیث صائب الدیم
 فان تجد فهو شئ کنت تفعله و ان تکن علة نرجع و لا نلم
 والی مبلغ یکصد هزار درهم از بیت المال مسلمانان در اصفهان را
 به این شاعر می بخشد و نام خود را در تاریخ ثبت می کند (ج ۲ ص ۱۴۸-۹).
 مردم اصفهان علاوه بر مالیاتهای مقرر همیشه مقداری هم هدیه بدر بارهای
 هیأت حاکمه می فرستادند و روغن و عسل اصفهان در کوفه میان مردم تقسیم
 می شد (ج ۱ ص ۷۲)؛ گاهی هم برای بیچنگ آوردن برده از مدینه راهی
 اصفهان میشدند و بندگان را برای خود دست و پا می کردند (ج ۱ ص ۶۷)؛
 گاهی هم موالیان خویش را با سرمایه ای در اصفهان بکار و امید داشتند و از
 این راه سود میبردند حتی پس از مرگ مولی برای جمع آوری ترکه او
 به اصفهان می آمدند (ج ۱ ص ۶۶).

د- قیام و پایداری ایرانیان در برابر سپاه اشغالگر فوق العاده
 شجاعانه بود. نیروهای محلی تا آنجا که میتوانستند عرصه را بردشمنان
 تنگ می کردند ولی چون کشور فاقد راهبری مقتدر و سیاستی ملی بود
 کوششها به نتیجه نمیرسید. پایداری و مقاومت مردم دارک از نواحی

اصفهان آن چنان بود که ابوموسی و یارانش نماز خوف بجای می آوردند (ج ۱ ص ۵۸) و شبها یکصد پیاده و سواره پاسداری می کردند (ج ۱ ص ۶۱):

پایداری مردم سیستان در برابر تازیان آن چنان بود که حسن نامی از همراهان عبدالرحمن بن سمره می گوید: دو سال در سیستان گذراندیم و در این مدت نماز را بطریقه نماز خوف می خواندیم (ج ۲ ص ۸۴)؛ یکی دیگر از مظاهر پایداری ایرانیان پناه دادن بکسانی بود که از دست ظلم و ستم بستوه آمده و بر جان خویش بیمناک بودند و با صفهانیان پناه می آوردند (ج ۱ ص ۸۰)؛ نوع دیگر پایداری این بود که از راه کسب علم و دانش رایج آن روز تفوق خویش را ابراز میداشتند. خواندن شرح حال اصفهانیان در این کتاب مؤید همین مطلب است که در آن روزگار تاریخ به تأسیس کتابخانهها پرداختند مثلاً احمد بن مهدی بن رستم متوفی به سال ۲۷۲ برای جمع آوری کتاب و استنساخ آن سیصد هزار درهم خرج می کند (ج ۱ ص ۸۵) و بالاخره ابومسلم خراسانی (متولد در فریدن اصفهان ج ۲ ص ۱۰۹) با قیام تاریخی خود نخستین ضربه کاری را بر حکومت وقت می زند و مقدمات روی کار آمدن ایرانیان فراهم میشود.

این بود خلاصه ای از نکات مهم و برجسته این کتاب در زمینه تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران که در اینجا گردآوری شد.